



برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی  
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)





پیغام عشق

قسمت سبب و سی ام





خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۸۶۶ گنج حضور، بخش دوم

بس بُدی بنده را کفی بالله  
لیکش این دانش و کفایت نیست  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۹۹

وقتی در اطراف اتفاق این لحظه فضا را باز می‌کنیم، این فضای گشوده شده که خداوند را به مرکز ما می‌آورد، برای ما کافی است. لازم نیست که عقل، قضاوت، تفسیر، تأویل و کسی یا چیزی را وارد آن فضا کنیم. منتها ما این دانش، کفایت و تشخیص را نداریم که واقعا خداوند برای ما کافی است و مرتب قضاوت، تعبیر و تفسیر می‌کنیم و عقل من ذهنی‌مان را به کار می‌گیریم و نتیجه این‌ها به صورت ستیزه و مقاومت در مقابل اتفاق این لحظه است.

قرآن کریم، سوره نسا(۴)، آیه ۴۵:

«خدا دشمنان شما را بهتر می‌شناسد و دوستی او شما را کفایت خواهد کرد و یاری او شما را بسنده است.»



در حقیقت هر عدو داروی توست  
 کیمیا و نافع و دلجوی توست  
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۹۴

در حقیقت هر وضعیت بد و هر چیزی که در این لحظه ذهنت نشان می‌دهد و فکر می‌کنی دشمن تو است، داروی تو است. برای تو حکم کیمیا دارد. زیرا مس من‌ذهنی تو را به هشیاری حضور تبدیل می‌کند. اگر فضا را باز کنی، از آن فضای باز شده به تو سود می‌رساند و از تو دلجویی می‌کند.

که ازو اندر گریزی در خلا  
 استعانت جویی از لطف خدا  
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۹۵

زیرا از شر و گزند عدو یا وضعیت و چالشی که ذهن آن را بد می‌داند، در فضای گشوده‌شده، فضای یکتایی این لحظه می‌گریزی و از لطف خدا کمک می‌طلبی.

در حقیقت دوستان دشمن اند  
که ز حضرت دور و مشغولت کنند  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۹۶

در حقیقت دوستان تو دشمن تو هستند. تمام همانیدگی‌ها و هرچیزی که با من ذهنی جذبش می‌شوی، دوستش داری، در مرکز تو است و به صورت فکر در سرت برمی‌خیزد، همه این‌ها دشمن تو هستند؛ زیرا وقتی به سوی آن‌ها می‌روی و فضا را باز نمی‌کنی، تو را از درگاه خدا دور و به همانیدگی‌ها مشغولت می‌کنند.

ای نظرتان بر گُهر بر شاه نه  
قبله‌تان غول‌ست و جاده راه نه  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۰۷۷

ای کسانی که به جواهر من ذهنی توجه داشته و به فرمان شاه، پروردگارتان، توجه ندارید. قبله‌تان غول من ذهنی‌ست، نه راه صاف زندگی. در این لحظه مقاومت داشته و فضا را باز نمی‌کنید؛ دائماً به غول که از همانیدگی‌های این جهان ساخته شده و جسم‌بین است، سجده می‌کنید. بنابراین در هشیاری جسمی باقی مانده و در ذهن زندانی می‌شوید. [اگر شما به عنوان هشیاری و امتداد خدا دائماً به من ذهنی نگاه می‌کنید، او شما را به خدای جسمی هدایت می‌کند.]



من ز شه برمی نگردانم نظر  
 من چو مشرک روی نارم با حجر  
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۰۷۸

من در این لحظه مقاومتیم را صفر کرده، نظرم را از شاه، خداوندی که از درون خودش را در من زنده می کند، بر نمی گردانم؛ و مانند مشرکان، من های ذهنی، با ستیزه با اتفاق این لحظه و مقاومت به سنگ من ذهنی روی نمی آورم و آن را نمی پرستم.

بی گهر جانی که رنگین سنگ را  
 برگزیند، پس نهد شاه مرا  
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۰۷۹

جان بی گوهر و بی خردی که آن هشیاری جسمی و سنگ من ذهنی را که از فکرهای رنگارنگ و همانیدگی ها درست شده، انتخاب کند و فرمان خدا را فرو نهد، بدون نور و روشنائی حضور بوده و اصالتی ندارد.



پشت سوی لُعبت گلرنگ کن  
عقل در رنگ آورنده دنگ کن

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۰۸۰

به این بت و عروسک رنگارنگ من ذهنی و همانیدگی‌ها، با تسلیم و فضاگشایی در اطراف اتفاق این لحظه و آوردن عدم به مرکزت پشت کن و عقل من ذهنی خود را در عقلی که آفریننده رنگ است، یعنی عقل عدم، دنگ و مبهوت کن و به خدای حقیقی زنده شو.

اندر آ در جو سبو بر سنگ زن  
آتش اندر بو و اندر رنگ زن  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۰۸۱

داخل جوی آب هشیاری حضور، آب حیات شو؛ و کوزه من ذهنی، عقل همانیدگی‌ها را بر سنگ بزن و بشکن؛ و رنگ و بو یعنی فکر، هیجان و دردهای مربوط به چیزهای مختلف که با آن‌ها همانیده هستی را، با فضاگشایی و مرکز عدم به آتش بکش.



بود آدم دیده نورِ قدیم  
 موی، در دیده بود کوهِ عظیم  
 -مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۸

حضرت آدم (ع) از آنرو که انسانی کامل بود، حکم نور ازلی، نور الست و نور خدا را داشت. به همین دلیل لغزشی که مرتکب شد، هر چند کوچک بود، ولی نسبت به مقام او بسیار بزرگ بود. این درست مانند آن است که مویی خرد و ناچیز در چشم بروید. مسلماً همین موی بی ارزش می تواند چشم را از کار بیندازد. یعنی «موی» که همان من ذهنی است، در چشم خدا یا چشم انسانی که به خدا زنده شده، روییده و همچون کوهی عظیم جلوی چشم عدم او را می گیرد و آن را کور می کند.

مُقْرِیْبِی مِی خَوَانَد اَز رَوِی کِتَاب  
 مَأْوُکُم غَوْرًا، ز چَشْمَه بِنْدَم اَب  
 -مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۶۲۳

یک قاری از روی قرآن، آیه ۳۰ سورهٔ مُلک را می‌خواند، که معنی‌اش این است. «بگو: اگر اَبْتان در زمین فرو رود، (یعنی اگر خداوند سرچشمه اَب زندگی را با همانیدگی‌ها ببندد) چه کسی شما را اَب روان خواهد داد؟»

قرآن کریم، سوره مُلک (۶۷)، آیه ۳۰:

بگو: اگر اَبْتان در زمین فرو رود، چه کسی شما را اَب روان خواهد داد؟ بگو اگر گردد اَبْتان در زمین نهان، که رساندتان به اَب روان؟ [یعنی اَب زندگی ما که در زیر همانیدگی‌ها پنهان شده است را، چه کسی تبدیل می‌کند به جوی اَبی که دائماً از ما جاری شود و چهار بُعد ما را سیراب کند و به جهان بیرون هم بریزد.]



فلسفی منطقی مُستَهان  
می گذشت از سوی مکتب آن زمان  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۶۳۶

در آن لحظه که قاری مشغول تلاوت آیه قرآن بود، فلسفی منطقی مُستَهان (انسانی که در ذهن خود فلسفه ساخته و منطقی و عقل من ذهنی را دارد، چون نمی تواند از ذهنش بیرون بیاید و بسیار خوار و ذلیل شده است) از آن جا عبور می کرد.

ما به زخمِ بیل و تیزیِ تبر  
آب را آریم از پستیِ زبر  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۶۳۸

گفت ما به وسیله بیل و تیزی تبر، آب زندگی را که در زیر زمین همانیدگی ها پنهان شده است، بالا می آوریم؛ یعنی از ابزارهای من ذهنی استفاده می کنیم.

شب بخت و دید او یک شیرمرد  
 زد طپانچه، هر دو چشمش کور کرد  
 -مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۶۳۹

آن شخصی که فلسفه و منطق من‌ذهنی داشت، شب خوابید و در خواب دید که یک شیرمرد دلاور، سیلی محکمی به صورت او زد که از شدت آن چشمانش کور شد. [به تدریج که ما با من‌ذهنی و ابزارهایش جلو می‌رویم، چشم عدم‌مان از طریق همانیدگی‌ها می‌بیند و کور می‌شود.]



گر بنالیدی و مُستَغْفِر شدی  
نور رفته از گرم، ظاهر شدی  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۶۴۲

اگر او به درگاه خدا می‌نالید و به‌خاطر این‌که همانیدگی‌ها را در مرکزش گذاشته، اظهار پشیمانی و معذرت‌خواهی کرده و با فضاگشایی مرکزش را عدم می‌کرد، در این‌صورت از گرم الهی نور عدم دوباره به چشمانش باز می‌گشت. یعنی من‌ذهنی او از بین می‌رفت و مرکزش عدم می‌شد.

لیک استغفار هم در دست نیست  
ذوق توبه نُقلِ هر سرمست نیست  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۶۴۳

ولی باید به این نکته توجه داشت که استغفار و آمرزش خواستن هم به این آسانی‌ها در دسترس من‌های ذهنی نیست و ذوقِ برگشتن، توبه و عذرخواهی کردن، به اشتباه پی‌بردن، فضاگشایی و عدم کردن مرکز نصیب سرمستانِ من‌ذهنی نمی‌شود.

زشتی اعمال و شومی جُحود  
راه توبه بر دل او بسته بود  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۶۴۴

زیرا زشتی و ناخجستگی اعمال من‌ذهنی، ستیزه و مقاومت با اتفاق این لحظه که بسیار شوم است و انسان را قربانی و از جنس من‌ذهنی می‌کند، راه توبه را بر دل او بسته بود.



دل بسختی همچو روی سنگ گشت  
چون شکافد توبه آن را بهر گشت  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۶۴۵

دل او از شدت سختی، ریزبینی، جزئی‌نگری، استدلال‌های باریک من‌ذهنی، جدی گرفتن افکار خود، حرف‌ها، نوشته‌ها، تفاوت‌های سطحی و باوری مانند سنگ سفت شد. توبه چگونه می‌تواند آن دلِ سنگ شده را بشکافد و برای زراعتِ بذرهای خدا شخم زده و آماده سازد؟

بر تو آسان کرد و خوش، آن را بگیر  
خویشتن را در میفکن در زحیر  
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۸۱

آن کار فضاگشایی و عدم کردن مرکز را خداوند بر تو آسان و دلنشین کرده است. تمرکزت را روی آن کار بگذار  
و آن را انجام بده و خود را بیهوده در من ذهنی، به سختی و مشقت مینداز؛ زیرا راه من ذهنی در درد افتادن است  
و راه فضاگشایی آسان کردن راه است.



ز آن رهش دور است تا دیدارِ دوست  
کو نجوید سر، رئیسش آرزوست  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۵۲۸

به این علت، تا او به دیدار دوست برسد، راهی طولانی در پیش دارد؛ که او سر و عقل خدا که تمام کائنات را اداره می‌کند و با فضاگشایی و مرکز عدم به دست می‌آید را نمی‌طلبد. بلکه در سر من‌ذهنی، هوای ریاست و قدرت در سر دارد؛ و به‌جای این که به عقل و خرد خدا دسترسی داشته باشد، خود را با عقل من‌ذهنی انسانی کامل و بی‌نیاز از خدا می‌پندارد.

صوفیی از فقر چون در غم شود  
 عین فقرش دایه و مَطْعَمِ شود  
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۸۵۶

هرگاه صوفی بر اثر فقر، از دست دادن یا به دست نیاوردن همانیدگی‌ها غمگین شود و از فقر فضاگشایی با غم  
 برخوردار کند، همان فقر و فضای گشوده‌شده دایه‌اش شده، او را پرورش می‌دهد و غذایش می‌شود.

ز آنکه جنت از مکاره رُسته است  
 رحم، قسم عاجزی اشکسته است  
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۸۵۷

زیرا بهشت از دل رنج‌ها، چالش‌ها و سختی‌ها روپیده است. لطف و رحمت الهی نصیب کسی شود که با  
 فضاگشایی و مرکز عدم، من‌ذهنی‌اش را شکسته و کوچک کرده است و عقل جزوی خود را به کار نمی‌گیرد.



آنکه سرها بشکند او از علو  
 رحم حق و خلق ناید سوی او  
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۸۵۸

آن کسی که از شدت تکبر سرها را بشکند و موجبات آزار آنان را فراهم سازد و سروری و خودنمایی من‌ذهنی را بخواهد، از بندگی خدا محروم شده، رحمت خداوند و شفقت خلق شامل حال او نمی‌شود.

هر که داد او، حسن خود را در مزاد  
 صد قضای بد، سوی او رو نهاد  
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۸۳۵

هر کس زیبایی‌های من‌ذهنی و همانیدگی‌های خود را آشکار کرده و در معرض نگاه من‌های‌ذهنی دیگر قرار دهد، خدا این کار او را نمی‌پسندد و قضا (تصمیم و تشخیص الهی) از هر طرف اتفاقات بد برای او به‌وجود می‌آورد تا متوجه کار اشتباهش بشود و به نمایش گذاشتن حسن خود را رها کند.

حیله‌ها و خشم‌ها و رشک‌ها  
 بر سرش ریزد چو آب از مشک‌ها  
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۸۳۶

حیله‌ها، خشم‌ها و حسادت‌های من‌های ذهنی مانند آبی که از مشک می‌ریزد، بر سر او می‌بارد؛ یعنی از هر طرف  
 حیله، خشم و حسادت به سمت او می‌آید.

دشمنان، او را ز غیرت می‌درند  
 دوستان هم، روز گارش می‌برند  
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۸۳۷

دشمنان از روی حسادت او را می‌درند و از بین می‌برند و دوستان او هم وقتش را تلف کرده و لحظاتهش را خراب  
 می‌کنند.



در پناه لُطْفِ حَقِّ باید گُریخت  
کو هزاران لُطْفِ، بر ارواح ریخت  
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۸۳۹

هر لحظه باید از طریق تسلیم و فضاگشایی به لطف خدا پناه برد و با او یکی شد و از او یاری خواست، تا الطاف و برکاتش را بر روح و زندگی مان سرازیر کند.

گفت و گوی ظاهر آمد چون غبار  
مدتی خاموش خو کن، هوش دار  
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۵۷۷

گفت و گوی ظاهر، یعنی فکر کردن و سخن گفتن بر اساس من ذهنی، مثل غبار است که جلوی دید هشیاری را می گیرد؛ پس بنابراین مدتی سکوت کرده، ذهنت را خاموش کن و حضور ناظر باش تا به هشیاری حضور دست پیدا کنی.

مکر آن فارس چو انگیزید گرد  
آن غبارت ز استغاثت دور کرد  
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۸۳

آن سوارکارِ زندگی با مکرش (قضا و کن فکان) طوری کار می‌کند تا بفهمیم مکر ما، یعنی فکرهای من‌ذهنی‌مان فاسد بوده و این گرد و غبارِ ذهن سبب شده که ما سوارِ زندگی را نبینیم و نتوانیم از او کمک بخواهیم.



کار من بی علت است و مستقیم  
 هست تقدیرم نه علت، ای سقیم  
 -مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۶۲۶

کار من بدون علت ذهنی، مستقیم و بدون واسطه است. ای بیمار دل، ای کسی که با مرکز همانیده و سبب‌سازی‌های ذهنی نگاه می‌کنی، تو در معرض تقدیر من هستی، نه علت‌های ذهنی خودت. قضای من منوط به علتی نیست. به علت همین بیماری من ذهنی و همانیدگی است که تقدیر من را نمی‌بینی و دنبال علت‌های ذهنی خودت می‌گردی. تو هشیاری هستی، باید تسلیم شوی، فضا را باز کنی و خودت را در معرض قضا و کن‌فکان قرار دهی تا من مستقیماً روی تو کار کنم.

عادت خود را بگردانم به وقت  
این غبار از پیش، بنشانم به وقت  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۶۲۷

ای انسان، اگر تسلیم شوی، فضا را در برابر اتفاقات زندگی ات باز کنی، من دردهای تو را شفا داده و عادت خود را به موقع تغییر می‌دهم و هشیاری تو را از جنس هشیاری نظر و حضور می‌کنم؛ و در تو، این غبار پریدن از فکری به فکر دیگر را فرو می‌نشانم و به خودم زنده می‌شوم. عادت من این بود که به عنوان هشیاری، برای مدت کوتاهی همانیده شده و سپس آزاد شوم.



هر که را فتح و ظفر پیغام داد  
پیش او یک شد مُراد و بی مُراد  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۰۵۹

هر کسی که با فضاگشایی، تسلیم و بله گفتن به اتفاق این لحظه پیغام پیروزی، یاری و کمک خدا از فضای درونش به او رسید، از نظر او به دست آوردن یا از دست دادن همانیدگی‌ها، یکسان می‌شود و حواسش به آنها نیست.

هر که پایندان وی شد وصل یار  
 او چه ترسد از شکست و کارزار؟  
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۰۶۰

هر کسی که فضا را باز کند، وصال و زنده شدن به خدا، ضامن او باشد، چنین کسی چه ترسی از شکست در جهان بیرون و جنگ برای به دست آوردن یا از دست دادن همانیدگی‌ها دارد؟ بنابراین چنین کسی به کارزار شناخت و گسستن از همانیدگی‌ها ادامه می‌دهد؛ زیرا می‌داند که ضامن موفقیتش خداست؛ و خرد، امنیت، هدایت، قدرت، شادی و برکت زندگی پشت فکر و عملش بوده و وارد زندگیش می‌شود.



پَرّ طاووست مَبین و پای بین  
 تا که سوءُالعین نگشاید کمین  
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۹۸

مانند طاووس، به پرها و همانیدگی‌های زیبا و رنگینت نگاه مکن. بلکه پاهای زشت من ذهنی‌ات که بر روی آن‌ها ایستاده و بر اساس آن‌ها فکر و عمل می‌کنی را ببین، تا چشم بد من ذهنی از کمین و پنهان‌گاه به تو حمله نکند و تو را از پای درنیاورد؛ زیرا اگر بر اساس همانیدگی‌های زیبای مرکزت، بر پایه زشت من ذهنی فکر و عمل کنی، حتماً شکست خواهی خورد. [تنها وقتی که سپر فضاگشایی به همراه خود داریم، چشم بد من ذهنی روی ما اثر ندارد.]

جز خضوع و بندگی و اضطراب  
اندرین حضرت ندارد اعتبار  
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۲۳

در درگاه خداوند جز این که با مقاومت و قضاوت صفر تسلیم شویم، مرکزمان را عدم کرده، خضوع داشته باشیم، اقرار کنیم که جز آنچه خدا به ما می‌آموزد، چیزی نمی‌دانیم و غیر از خدا کسی نمی‌تواند به ما کمک کند و فقط باید از او کمک بخواهیم و به او پناه ببریم، هیچ چیز دیگری ارزش و اعتبار ندارد.



پوزبند وسوسه عشق است و بس  
ورنه کی وسواس را بسته است کس؟  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۲۳۰

فقط عشق حقیقی است که دهان وسوسه من ذهنی، پریدن از فکری به فکر دیگر را می بندد و ذهن را خاموش می کند؛ و این عشق با فضاگشایی و شناسایی خود و دیگران، به عنوان جنسیت خدا و ارتعاش به زندگی پدیدار می شود؛ والا تا کون چه کسی (جز عشق حقیقی) توانسته است دهان وسوسه من ذهنی را ببندد؟ [اگر فضا را باز نکنید، از جنس زندگی نشوید و به یک ریشه داری، ثبات هشیاری و یک قیامت مستقر در خودتان دست پیدا نکنید، به هیچ وجه جلوی حرکت ذهن و فکر بعد از فکر را نمی توانید بگیرید.]

-با تشکر، لیلا



آقای علی از دانمارک



با درود و تقدیم احترام،

سرزمین های اشغال شده:

دل و مرکز همه انسان ها پس از ورود به این جهان و به تدریج، توسط همانیدگی ها اشغال می شوند. طرح زندگی این است که ما در چند سال ابتدایی بعد از تولد، با یک سری چیزها همانیده شویم و یک من ذهنی رقیق درست کنیم و بفهمیم که برای بقاء در این دنیا، به مقداری پول و ضروریات برای گذراندن امور مادیمان نیاز داریم؛ و پس از درک این موضوع، هشیاری جسمی را رها کنیم و دوباره از طریق همان هشیاری حضور که جنس اصلی ماست، فکر و عمل کنیم. ولی متأسفانه اتفاقی که برای ما افتاده است این است که نه تنها هنوز مرکزمان از اشغال چیزهای مادی و آفل درنیامده است، بلکه روز به روز به تصرف چیزهای بیشتری درمی آید.



شاید ما متوجه این موضوع نشده‌ایم که تمام اعمال و افکارمان بر اساس محتویات موجود در مرکزمان شکل می‌گیرد. به عبارت دیگر، دل هر یک از ما، مرکز فرماندهی و هدایت ماست و ما بر اساس آنچه با آن هم هویت شده‌ایم، فکر و عمل می‌کنیم و انرژی و وقتمان را برای به‌دست آوردن و یا زیاد کردن آنها صرف می‌کنیم.

هم هویت شدن یا همانیدگی هم به این معنی است که هویت خود را به فکر چیزهایی که یاد گرفته‌ایم مهم هستند، تزریق می‌کنیم و به آنها حس وجود می‌دهیم و از آن پس، آنها دل و مرکزمان را اشغال می‌کنند.

در واقع، ذهن ما ابزاری است که زندگی آن را طراحی کرده است تا بتواند به وسیله آن، خرد و برکات غیبی را به این جهان بیاورد. به عبارت دیگر، ذهن باید نقش یک پل ارتباطی بین این جهان و جهان غیب را ایفا کند؛ ولی به شرط اینکه ساده باشد و ساکن. در حالی که وضعیت فعلی اکثر انسان‌ها درست برعکس طرح خدا یا زندگی است. یعنی ذهن ما نااصل کار شده است و کارکرد اصلی خودش را از دست داده است.

به این دلیل که انعکاس یک مرکز پر از همانیدگی باعث شده است که ذهن ما لحظه ای آرام و قرار نداشته باشد و نتیجه آن هم، فکرهای مسلسل‌واری است که از ذهن ما می‌گذرد؛ و یک تصویر ذهنی درست شده است که ما تصور می‌کنیم این توهم ذهنی هستیم.

دل و مرکز را اگر به یک سرزمینی تشبیه کنیم که باید محل فرمانروایی پادشاه مقتدری همچون خداوند باشد، در حال حاضر توسط اَغیار اشغال شده است؛ اَغیار هم هر چیزی غیر از خداوند می تواند باشد. با تمرکز روی شکل همانش، می توان دید دایره مرکزی شکل که به مثابه مرکز ما انسان هاست و در حالت ایده آل باید خالی از هر چیزی غیر از خدا و عدم باشد، پر از همانیدگی های جور واجوری است که هر کدام ما را به سوی خود می کشند.



موج لشکرهای احوالم ببین  
هر یکی با دیگری در جنگ و کین  
مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۳

حال، اگر ما به موقع و در سنین نوجوانی متوجه نشویم که علت غم و ناراحتی‌های ما چیست و به چه دلیل ما هر چه سنمان بالاتر می‌رود، با وجود بدست آوردن امکانات بیشتر و یا دانش زیادتر، غمگین‌تر می‌شویم و احساس نارضایتی بیشتری نسبت به قبل داریم؛ این دردها روی هم انباشته می‌شود و ما بیشتر در باتلاق هم‌هویت‌شدگی‌هایمان فرو می‌رویم.

در گل بمانده پای دل، جان می‌دهم چه جای دل  
وز آتش سودای دل ای وای دل ای وای ما  
دیوان شمس، غزل شماره ۴

ولی جای بسی تأسف است که اکثر ما انسان‌ها اصلاً گمان هم نمی‌بریم که ریشه همه درد و رنج‌های ما همین سرزمین‌های اشغال شده درون ماست که دیده خدایین ما را کور کرده‌اند و نمی‌گذارند ما پی به ماهیت شوم من‌ذهنی‌مان ببریم.

انبیا گفتند: در دل علتی ست  
که از آن در حق شناسی آفتی ست  
مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۶۷۷

و با این دیده کژبین، ما خودمان را انسانی کامل و بی‌نقص می‌دانیم و احساس بی‌نیازی از انسان‌های به حضور رسیده و شاهان معنوی می‌نماییم.

دل تو این آلوده را پنداشتی  
لاجرم دل ز اهلِ دل برداشتی  
مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۶۳

ولی خبر خوش این است که خداوند هر لحظه در کار جدیدی است و می‌خواهد که سرزمین‌های اشغال شده ما را که محل فرمانروایی خودش می‌باشد، از این همانیدگی‌ها پاکسازی نماید و خودش در آن جا حکمرانی کند. تنها کار مؤثر ما این است که با تسلیم و فضاگشایی و خاموش کردن ذهن، اجازه بدهیم که او پای دل ما را با جذبه و عنایتش از گل و لای همانیدگی‌ها بیرون بکشد و سبکبال به سوی آسمان عدم و فضای یکتایی سوق دهد.

با تشکر

علی از دانمارک





با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود







برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی  
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)